

کی‌یرگور و خاستگاه آموزه‌های دینی اگزستانسالیست*

فاطمه محمد^۱، محمد اکوان^۲

چکیده

نوشتار حاضر در پی تبیین نگرش کی‌یرگور، فیلسوف برجسته آغازگر اگزستانسالیست، نسبت به آموزه‌های دینی است. کی‌یرگور سه ساحت استحسانی، اخلاقی و ایمانی را برای انسان در نظر میگیرد که از مرحله استحسانی تا مرحله ایمان، فاصله زیادی وجود دارد و از همینروست که وی برای تبیین سیر در این ساحت، واژه‌هایی همچون «شورمندی» و «جهش» را بکار میبرد. دیالکتیک ناپیوسته کی‌یرگور در گذر از مرحله‌یی به مرحله دیگر نشان میدهد که اولاً این سپهرهای سه‌گانه هرگز قابل جمع با یکدیگر نیستند؛ حتی اگر برای مدتی در کنار هم باشند، سرانجام زمانی فرامیرسد که ناگزیر یکی را باید انتخاب نمود. ثانیاً نحوه گذر از بین این مراحل منطقی و چارچوب‌مند نیست. کی‌یرگور وقتی با مسئله ایمان دینی روبرو میشود، دیگر جایی برای عقل و اندیشه باقی نمیگذارد. بعبارتی، وی زمان و مکان و راه روشنی را مشخص نمیکند تا انسان بداند که در چه زمان و مکانی میتواند به مرحله دیگر برسد، بلکه به اعتقاد وی در این راه باید خطر کرد، معجزه آفرید و بدون عقل این مسیر را پیمود. این خطر کردن، سبب جهش از مرحله اخلاقی به مرحله ایمانی میگردد که بالاترین مرحله زندگی اصیل یا

* نوشتار حاضر مستخرج از پایان‌نامه دکتری میباشد.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه غرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی؛ fmohammad90@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول)؛ mo_akvan2007@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۷/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۱۳



اگزیستانس است؛ جهشی که از چارچوب قواعد عقلی بیرون است و از اینرو فهمیدنی نیست. تمامی تلاش کی یرکگور در آثارش بر این است که نشان دهد دو حوزه ایمان و عقل کاملاً با یکدیگر متفاوت و بلکه متقابلند و از اینرو نباید مفاهیم حوزه ایمان را با معیار عقل سنجید.

کلیدواژه‌ها: آموزه‌های دینی، کی یرکگور، جهش، شورمندی، اگزیستانسیالیسم

* * *

مقدمه

اگزیستانسیالیسم یا هستی‌گرایی یا باور به اصالت وجود، اصطلاحی است که به دیدگاه فیلسوفان مشخصی از اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم اطلاق میشود که با وجود تفاوت‌های مکتبی عمیق در این باور مشترکند که اندیشیدن فلسفی با موضوع انسان آغاز میشود نه صرفاً اندیشیدن موضوعی. در هستی‌گرایی، نقطه آغاز فرد بوسیله آنچه «نگرش به هستی» یا احساس عدم تعلق و گم‌گشتگی در مواجهه با دنیای به ظاهر بی معنی و پوچ خوانده میشود، مشخص میشود. طبق باور اگزیستانسیالیست‌ها زندگی بی‌معناست، مگر اینکه خود شخص به آن معنا دهد.^(۱) این نحله فکری در قرن نوزدهم توسط فردریش نیچه و سورن کی یرکگور بطور واضح مطرح شد؛ هر چند که در قرن‌های پیشین نیز پیشگامانی داشت؛ چنانکه سقراط در تمام دوران اشتغال فلسفی خود این دو شعار را که در واقع ماهیت فلسفه اگزیستانسیالیستی را روشن می‌نماید، تکرار میکرد: «خودت را بشناس» و «زندگی نیازموده، ارزش زیستن ندارد».

۹۲ در قرن بیستم بدنبال شکلگیری این نحله فکری، فلاسفه اگزیستانسی چون مارتین هایدگر، ژان پل سارتر، سیمون دوبوار، آلبر کامو ظهور کردند و اندیشمندانی چون فئودور داستایوسکی و فرانتس کافکا نیز مفاهیم اگزیستانسیالیستی را در آثار ادبی خود دستمایه قرار دادند. واژه اگزیستانسیالیسم اول بار توسط فیلسوف فرانسوی، گابریل مارسل در میانه دهه ۱۹۴۰ م. بکار گرفته شد و توسط ژان پل سارتر در ۲۹ اکتبر ۱۹۴۵ م. که

